

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی
۲۲ می ۲۰۱۴

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها

۸

بخش هشتم ، پروتاریای یهود

مهمترین کار جامعه توله پس از پایان جنگ و تشکیل دولت ائتلافی "کورت آیزنر" در مونیخ ، سازمان دادن نیروی مسلحی در تقابل با دولت مذکور به نام "دسته رزمی توله" *Kampfband Thule* در ۱۰ نوامبر ۱۹۱۸ است . هدف این تقابل تلاش در بازگرداندن سلطنت ویتلزباخ نیست . سبوتندورف به دنبال جایگزینی سیستم پارلمانی موجود با یک دیکتاتوری مبتنی بر نژادپرستی است تا به دنبال تثبیت گفتمان "پروتکل" در جوامع اروپائی ، خیز "سننز" نژاد برتر آریا به سمت تصاحب قدرت سیاسی را اندک اندک سازمان دهد . تعداد یکصد و بیست هزار نسخه از "پروتکل" در همین سال ۱۹۱۹ در ظرف مدت کوتاهی به فروش می رسد . این روند با ۳۳ بار چاپ مداوم این "تئوری توطئه" تا سال ۱۹۳۳ تکرار می گردد .

یهودی بودن "کورت آیزنر" در این راستا بهترین عاملی است که روند بسیج نیروئی را در پائین جامعه سرعت می بخشد . سبوتندورف اعلام می دارد : اکنون "یهودا" ، این دشمن خونی ماست که حکم می راند . این یعنی نبرد ! نبردی تا به اهتزاز درآمدن پیروزمندانۀ پرچم صلیب شکسته !

در این مقطع زمانی تشکیلات توله تبدیل به چتری گردیده که تمامی طیف راست افراطی المان را در زیر سایه خود جمع کرده است . در دسامبر ۱۹۱۸ تشکیلات مذکور تحت رهبری دکتر "رودلف باتمان" *Rudolf Buttmann* ، اقدام به یک کودتای ناموفق می کند . این کودتا در آخرین لحظات کشف می گردد . به دنبال آن پولیس به ستاد توله در هتل چهارفصل ریخته و بسیاری را دستگیر می کند . در شرایطی که مجازات شراکت در کودتا همواره و در همه جا اکثراً اعدام و یا حبسهای طویل المدت می باشد ، با اینحال همگی این دستگیر شدگان بعداً در فاصله کوتاهی آزاد می شوند ! اول جنوری ۱۹۱۹ حزب کمونیست المان *KPD* تأسیس می شود . تنها چهار روز پس از آن در پنجم جنوری ، تشکیلات توله اقدام به بنیانگذاری حزب کارگران المان *DAP* می نماید . در اینجا پیش از ادامه بحث بد نیست نگاهی به سیمای کلی جامعه المان پس از تسلیم خفت بار نومبر بیندازیم .

المان پس از جنگ

جامعه المان پس از جنگ اول ، سیمای یک اجتماع از هم گسیخته ، تحقیر شده ، شکست خورده و گرسنه را به نمایش می گذارد . شرایط مساعدی که جنگ برای انقلاب آماده کرده است ، می رود که نظام تعیین تکلیف نشده المان را نیز به

دنبال الگوی انقلاب اکتوبر ، تبدیل به یک جمهوری سوسیالیستی دیگر نماید . شکاف دهشتناک میان بالا و پائین و تعمیق قطب بندیهای طبقاتی، شرایط عینی انقلاب را از هر زمان دیگری آماده تر کرده است .

با این حال انقلاب ، فاقد یک مرکز ثقل سراسری است . مراکز گوناگون انقلاب در شمال و جنوب و مرکز المان مسیرهای متفاوتی را می پیمایند . این مراکز در شمال ، برلین ، در مرکز ، ساکسونی و در جنوب ، مونیخ در قلب ایالت خودمختار باواریا می باشند .

انقلاب اکتوبر نه فقط چپ المان که چپ اروپا را نیز به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است و برای اولین بار این طیف را به صرافت تصاحب قدرت سیاسی با الگوی بلشویکی انداخته است . این الگوی تصاحب قدرت سیاسی از طریق تعرض مستقل نخبگان سازمانیافته در حزب بلشویک روسیه و با حمایت یک اقلیت رادیکال کارگری و نظامی که توسط نین با موفقیت به مرحله عمل گذاشته می شود ، در برلین و مونیخ و ساکسونی و بوداپست و دنبال می گردد .

گرایش به چپ در المان آنچنان شدید است که دولت سوسیال دمکرات " فریدریش ابرت" که بلافاصله پس از جنگ بر سر کار آمده است ، مطلقاً کفایت نمی کند و چپ المان به هیچ چیز جز تصاحب کامل قدرت سیاسی و ایجاد "اتحاد شوروی المان" قناعت نمی کند .

ارتش رایش از هم گسیخته و نیروی پولیس به ویژه در برلین به اسپارتاکیستها گرایش دارد . در ۴ نومبر ۱۹۱۸ یعنی درست یک هفته پیش از امضای قرارداد تسلیم المان ، شورشی در نیروی دریائی المان در بندر کیل و ویهلمزهافن صورت گرفته است و سه روز بعد در هوای گرگ و میش بامداد ۷ نومبر یک اقلیت کمونیست به رهبری یک یهودی به نام کورت آیزنر و با حمایت شمار زیادی از سربازانی که به آنها پیوسته اند ، تمامی پستها و پادگانهای عمده ارتش در مونیخ را به تصرف خود در آورده اند و لودویگ سوم از خاندان سلطنتی ویتلزباخ را مجبور به فرار کرده و به فرمانروائی شهریاران در باواریا خاتمه داده اند . در اینجا سوسیال دمکراتهای مستقل **USPD** لانه گزیده در پارلمان ایالتی باواریا ، بی آن که از دماغ کسی خونی بریزد ، انقلاب! کرده اند .

شعله های منظم یک انقلاب خودانگیخته در سرتاسر المان زبانه می کشد . اندکی پیش از خاتمه جنگ در فریدریشزهافن ، کارگران یک شورای کارگری را در کارخانه "زیلین" تشکیل داده اند . کارگران کارخانه های نواحی اشتوتگارت از جمله کارخانه بزرگ دایملر بنز در اعتصاب گسترده به سر می برند . ملوانان در فرانکفورت هم انقلاب راه انداخته اند . در کسل یک پادگان کامل به فرماندهی یکی از افسران ارشد ، سر به شورش برداشته اند . در کلن یک پادگان ۴۵ هزار نفره به کمونیستها پیوسته اند . یک قیام مسالمت آمیز در هانوفر به دنبال سرپیچی ارتش از دستور سرکوب ، به پیروزی می رسد و سربازان به مردم می پیوندند . عین همین ماجرا در جاهای دیگر از جمله در دوسلدورف ، لایپزیک و ماگد بورگ به وقوع می پیوندد .

قیام جنوری

و حالا اندک مدتی پس از تسلیم المان در برلین ، اسپارتاکیستها به رهبری "رزای سرخ" ، یک یهودی دیگر و با حمایت شمار بسیاری از مردم برلین بر پایتخت چیره گشته اند . در شهرهای دیگر نیز کم و بیش از پایتخت پیروی می شود . همه جا هرج و مرج برپاست و ساختار دستگاه ارتش و پولیس ارتجاعی در حال از هم پاشیدگی کامل است . اسپارتاکیستها در برلین بر امور عام المنفعه ، حمل و نقل و کارخانه های اسلحه سازی نظارت دارند و دولتی در دولت به وجود آورده اند . در سوم جنوری ۱۹۱۹ ، دولت "فریدریش ابرت" از فرط استیصال ، فرمانده پولیس را که متمایل به اسپارتاکیستهاست از کار برکنار می کند . در مقابل اسپارتاکیستها مردم را به انقلاب فرا می خوانند . کارگران برلین

به این فراخوان پاسخ مثبت می دهند و تا نیمروز ششم جنوری ، بیش از دویست هزار کارگر مسلح در سطح شهر به حرکت در می آیند . مردم ، محل روزنامه ارگان سوسیال دمکراتها و خیرگزاری ولف را اشغال کرده و مسئولین آنها را دستگیر می کنند . با محاصره بنای صدارت عظمی ، ابرت و همکارانش به مخفیگاه می روند . پس از گذشت ۲۴ ساعت دولت به جز چند بنای مهم ، بر هیچ کجای شهر حاکمیتی ندارد . راه درازی تا تصاحب قدرت سیاسی با الگوی پتروگراد نمانده است .

در اینجا یک پارامتر جدید وارد معادله می گردد که سرنوشت صحنه نبرد را تغییر می دهد . این پارامتر عمده که در جایگاه نیروی سرکوبگر انقلاب وارد می شود ، خلاف تمامی انقلابات معاصر دنیا ، ابزار منسجم سرکوب طبقه حاکمه و دولت به اصطلاح سوسیالیست ابرت نیست ! یک ارتش غیر قانونی است که نام "سپاه آزاد" *Freikorps* برخود گذاشته است . این نیرو ، یک چیزی است شبیه آنچه که سالها بعد در جریان جنگ ایران و عراق به نام "نیروی بسیج" به وجود آمد . با این تفاوت که این ارتش غیرقانونی خلاف بسیج نه درجریان جنگ اول که به دنبال آن و شکست المان شکل گرفت . سر پناهی بوده است برای سلطنت طلبها و راستترین گرایشات ارتجاعی و حافظان نظم موجود .

هسته های اولیه آن در درون سنگرها و جان پناه ها شکل گرفته و آنگاه که سرخورده و مأیوس از شکست و تحقیر میهنی که سالها جان وهستی خود را برای حفظ آن گذاشته بودند ، به خانه بازگشته بودند، به ندای آنانی که علیه خطر بلشویزم و فروپاشی مام میهن فرا می خواندندشان ، ندای مثبت داده بودند . ایدئولوژی نامنجم و هنوز شکل نگرفته آنان ، معجونی است از یک ناسیونالیسم کور با گرایشات غلیظ شوینیستی و نفرت بی حد و حصری که در آن واحد تمایلات شدید ضد بورژوازی و ضد کمونیستی که خصلت انترناسیونالیستی داشتند، را شامل می گردد . این نیروی بسیجی ! چهارصد هزار نفره اگر چه به نسبت ارتش میلیونی المان اقلیتی بیش نبود ، با اینحال تأمین مالی آن در خارج از کادر بودجه دولتی یکی دیگر از عجایب این دوران است که کمتر مورد اشاره و توجه تاریخنگاری رسمی می باشد .

در تاریخ ۱۰ جنوری ۱۹۱۹ یعنی در گرماگرم قیام اسپارتاکیستها در برلین و پنج روز پیش از قتل وحشیانه رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت ، جلسه ای در اُروکلوپ برلین توسط یکی از نمایندگان "سرمایه غیرمتمرکز یهود" بنام "پاول مانکیویتس" *Paul Mankiewitz* ، مدیر و سخنگوی بانک المان *Deutsche Bank* ترتیب داده می شود که پنجاه نفر از صاحبان سرمایه های کلان در المان از جمله تعدادی از کلان سرمایه داران یهود همچون "فلیکس دویچ" *Felix Deutsch* از بنیانگذاران *AEG* و "آرتور سالومونزون" *Arthur Salomonsohn* در آن حضور دارند . در این جلسه که مانکیویتس توسط دوست و همکیش دیگرش در رهبری بانک المان یعنی "اسکار واسیرمان" *Oscar Wassermann* همراهی می شود مبتکر طرحی است به نام صندوق ضد بلشویکی که قرار است تأمین مالی سپاه آزاد را برعهده داشته باشد .

مانکیویتس در تمام طول جنگ اول در ضمن مشاوربانک مرکزی رایش *Reichsbank* در مقوله تأمین مالی جنگ و پس از جنگ در رابطه با پرداخت خسارات جنگی هم بوده است . هردوی اینها به اضافه تعداد کثیری از کلان سرمایه داران یهود همچون فلیکس دویچ ، همزمان عضو یک انجمن ماسونی تماماً یهودی در برلین به نام "جامعه دوستان" هم بوده اند . این انجمن که در جنوری ۱۷۹۲ ، به همت "اسحاق اُیشل" *Isaac Euchel* ، "هارون وُلْفزون" *Aron Wolffsohn* ، "یوزف مِندلسون" *Joseph Mendelssohn* ، "ناتان اوپنهایم" *Nathan Oppenheime* و "هارون نئو" *Aron Neo* بنیانگذاری شده بود تا سال ۱۸۸۰ تحت پوششهای فرهنگی و روشنگری ! فعالیت علنی دارد و پس از آن فعالیت آن غیرعلنی می گردد . جامعه مذکور در دوران جمهوری وایمار به عضو گیری در میان عناصر غیریهود هم تمایل نشان می دهد و اعضای فراوانی هم بدان روی می آورند تا این که نهایتاً در سال ۱۹۳۵ با

اعلام ممنوعیت تمامی کانونهای فراماسونری از سوی دولت ناسیونال سوسیالیست، بساط فعالیت‌های آن در رایش المان از مقطع ۲۵ نومبر ۱۹۳۵ تا پایان جنگ دوم برچیده می‌شود.

بدینسان "سرمایه یهود" دست قدرتمند خود را بر سر نیروی ارتجاعی دهشتناکی می‌گذارد که جانمایه و ماهیت آن عمیقاً نژاد پرستانه و ضد یهودی و تئوری راهنمای آن "پروتکل خردمندان صهیون" است. اگر این سپاه غیرقانونی نمی‌بود، بی‌هیچ تردیدی تمامی برلین و به دنبال آن اندک اندک تمامی المان به دست گروه‌های مختلف کمونیستی تسخیر می‌شد. در عرض یک هفته واحد هائی از "سپاه آزادی" که توسط "گوستاو نوسکه" و از سوی دولت سوسیال دمکرات فراخوانده شده‌اند، از خارج شهر، به درون شهر می‌ریزند و مراکز پایداری اسپارتاکیستها را با سبعت تمام درهم می‌کوبند. رهبران اسپارتاکیستها، از جمله "رزا لوکزامبورگ" و "کارل لیبکنشت" در ۱۵ جنوری ۱۹۱۹ دستگیر و به شیوه وحشیانه‌ای به قتل می‌رسند. تنها چهار روز پس از این کشتار وحشیانه در یکشنبه سرد و آفتابی، نخستین انتخابات ملی در حکومت جدید برگزار می‌شود. برای نخستین بار در تاریخ المان زنان نیز اجازه شرکت در انتخابات را می‌یابند. چپگرایان افراطی سوسیالیست فقط ۷ درصد کرسیهای مجلس و راست افراطی که باطناً خواهان بازگشت سلطنت بود نیز تنها ۱۵ درصد کرسیها را به دست آوردند. این آرای ۷ درصدی تا حدود زیادی شکست یک انقلاب توده‌ئی را مهر می‌کند.

به دلیل ناامن بودن شهر برلین، محل استقرار مجلس ملی به "وایمار" در دویت و چهل کیلومتری برلین منتقل می‌شود و بدینسان جمهوری جدید نام "جمهوری وایمار" را به خود می‌گیرد. ۱۱ فبروری ۱۹۱۹ هم "فریدریش ابرت" در مقام اولین رئیس جمهور رایش کار خود را آغاز می‌کند. پاداش "سپاه آزاد" دست راستی را نیز دولت دست چپی با گزینش "گوستاو نوسکه" *Gustav Noske* عضو جناح راست حزب سوسیال دمکرات به وزارت دفاع می‌دهد که خود را سگ تازی می‌نامد و پیش از این عامل وارد کردن سپاه آزاد علیه اسپارتاکیستها در قیام جنوری بوده است. این گزینش به معنای آن است که از این پس این سپاه غیرقانونی می‌تواند در پناه حمایت جمهوری نوپای وایمار به حیات خود ادامه دهد و دولت به اصطلاح سوسیال دمکرات را در مقابل خطر بلشویزم سرخ حفاظت نماید!

ده روز بعد یعنی ۲۱ فبروری در باواریا، کورت آیزنر که به دنبال شکست سنگین حزب سوسیال دمکرات مستقل *USPD* ظاهراً برای تقدیم استعفاى خود عازم "لاند تاگ" یعنی مجلس قانونگذاری ایالتی باواریا در مونیخ بوده است، در میانه راه مجلس به دست یک افسر یهودی راستگرا به نام "کنت آنتون آرکو - والی" *Anton Graf von Arco auf Valley* به قتل می‌رسد.

نکته جالب توجه در اینجا، ارتباط این افسر یهودی با "جامعه توله" می‌باشد. هر چند که نام او در لیست اسامی اعضای علنی توله به دلیل داشتن خون یهودی! به چشم نمی‌خورد.

با این ترور، آیزنر منفور تبدیل به شهید طبقه کارگر گردیده و جنبش چپ جانی دوباره می‌گیرد. در طرف دیگر در میان طیف راست نیز آرکو - والی بالا می‌رود و دانشجویان دانشگاه مونیخ با تعطیل دانشگاه او را قهرمان خود معرفی می‌کنند. به دنبال این ترور و با اعلام حکومت نظامی، شورای مرکزی جمهوری باواریا به ریاست سوسیال دمکراتی به نام "ارنست نیکیش" *Ernst Niekisch* موقتاً زمام امور را در دست می‌گیرد تا این که نهایتاً در ۱۷ مارچ ۱۹۱۹ یک آموزگار پیشین به نام "یوهانس هوفمان" *Johannes Hoffmann* که او هم عضو حزب سوسیال دمکرات *SPD* است، از سوی مجلس ایالتی باواریا مأمور تشکیل دولت می‌گردد. نکته جالب دیگر در اینجا عفو "آرکو والی" توسط هوفمان و تبدیل حکم اعدام او به یک زندان کوتاه مدت پنج ساله با حفظ تمامی حقوق شهروندی! خود می‌باشد.



Kurt Eisner



Anton Graf von Arco auf Valley

شورشهای مارچ

مارچ ۱۹۱۹، نخستین کنگره انترناسیونال یا بین الملل سوم در مسکو برگزار می شود. لنین، کارگران جهان را فرا می خواند تا به حمایت از دولت انقلاب در روسیه شوروی قیام نموده و با فشار بر دولتهای خود، آنها را مجبور به بازگرداندن سربازانشان از روسیه و برقراری روابط سیاسی و تجاری با دولت سوسیالیستی نمایند.

به دنبال دعوت لنین از کمونیستهای اروپا برای تصاحب قدرت سیاسی در کشورهای خود، ۱۵۰۰ تن نمایندگان شوراهای کارگری برلین در پاسخ به ندای انقلاب جهانی، رأی به یک اعتصاب عمومی می دهند و بیش از سی کلانتری توسط سازمان سربازان سرخ و گروه های نظامی رادیکال تسخیر می شوند.

یکبار دیگر "سپاه آزاد" به میدان می آید. سی هزار نفر از سربازان آن با دعوت و حمایت رسمی وزیر دفاع دولت سوسیال دمکرات در پنجم مارچ وارد شهر شده و به جان کارگران می افتند. در فاصله پنج تا سیزدهم مارچ، با کشتار سبعانه ۱۵۰۰ نفر و زخمی کردن حداقل ده هزار نفر، به قیام سرخ مارچ در برلین خاتمه داده می شود.

کمتر از ده روز بعد در ۲۲ مارچ در مجارستان یک جمهوری شوروی هنگری اعلام می گردد. رهبری این جمهوری هم با یک یهودی دیگری است به نام "بلا کون" که علاوه بر خودش ۲۵ نفر از کمیسرها هم یهودی هستند. جالب آنجاست که روزنامه دست راستی و متمایل به "خاندان روتچیلد" در انگلستان یعنی تایمز لندن، رژیم مربوطه را یک "مافیای یهودی" می نامد.

"سرمایه متمرکز یهود" که اینک ایدئولوژی صهیونیسم را نیز پرچم کرده است همه جا خود، به تبلیغ هرچه گسترده تر نقشه "بلشویکهای یهودی" در دامن زدن به هرج و مرج در اروپا با هدف به وحشت انداختن "سرمایه" به طور عام و سرمایه های غیرمتمرکز یهود به طور خاص و زمینه سازی فرار آنها به ایالات متحده امریکا پرداخته است!

جمهوری شوروی مونیخ

دو هفته پس از اعلام جمهوری شوروی در بوداپست، روز ۴ اپریل ۱۹۱۹ یک انقلاب قهوه خانه ای در مونیخ علیه دولت سوسیال دمکرات هوفمان که جانشین آیزنر شده است، شکل می گیرد. سوسیال دمکراتهای مستقل عضو شورای مرکزی کارگران و سربازان، در میخانه ای به نام "لون براوهاوس"، تصمیم به تشکیل یک دولت تمام سوسیالیستی گرفته و "اریک موهزام" Erich Muehsam و "گوستاو لانداور" Gustav Landauer را مأمور آماده کردن اعلامیه دولت مذکور می نمایند. بدیهی است که هر دوی اینها هم یهودی هستند.



Ernst Toller



Erich Muehsam



Gustav Landauer

متعاقباً با برانداختن دولت هوفمان در ۷ اپریل ۱۹۱۹ "جمهوری شوروی مونیخ" را به جهانیان ! اعلام می کنند . رژیم می که مرزهای آن از مرزهای شهر مونیخ فراتر نمی رود . رهبری این انقلاب در انقلاب ! را یک شورای مرکزی متشکل از روشنفکران و آنارشویستها برعهده می گیرد که در رأس آن باز هم یک یهودی دیگرست به نام "ارنست تولر" *Ernst Toller* . او که پس از قتل آیزنر ، جانشین او در میان سوسیال دمکراتهای مستقل می باشد ، شاعری است که به همه چیز شباهت دارد الا رهبر یک انقلاب پرولتری ! در این مقطع سوسیال دمکراتهای مستقل هم ، از ائتلاف حاکم کناره گیری می کنند .

هوفمان از مونیخ به مامبرگ عقب نشینی می کند . تلاش دوباره او برای اعاده قدرت در سیزدهم همان ماه ، به دلیل عدم حمایت پادگان مونیخ که اعلام بیطرفی کرده بود از یکسو و حضور فعالانه "گارد سرخ" در سرکوب کودتا از سوی دیگر شکست می خورد . در اینجا "آدولف هیتلر" که در پادگان هنگ دوم پیاده مستقر است روی چارپایه رفته و سربازان را از دخالت در کودتا منصرف می سازد . او فریاد می زند "آخر ما که گارد انقلاب نیستیم تا در خدمت یک گروه شیاد یهودی باشیم" !

بدنبال شکست کودتای مذکور، آن شورای مرکزی کذائی هم که هنوز عمرش به یک هفته نرسیده بود ، توسط همان "گارد سرخ" که به تازگی توسط حزب کمونیست المان *DKP* به وجود آمده کنار گذاشته می شود و حزب کمونیست در ۱۳ اپریل ، خود رأساً قدرت را به دست می گیرد . یک هیأت اجرائی از سوی حزب جانشین شورای مرکزی می شود . در اینجا باز هم تصادفاً یهودی دیگری به نام "اویگن لوینه" *Eugen Leviné* انقلاب ! را به پیش می راند . این یکی اصلاً آلمانی نیست و اهل سن پترزبورگ است و طبق معمول مثل غالب انقلابیون ! ضدسرمایه داریهود، پسر یک بازرگان متمول ! درکنار او یک همکیش دیگرش هم به نام "ماکس لوین" *Max Levien* حضور دارد که او هم از یهودیان روسیه و متولد مسکو می باشد .

با پیوستن دو همکیش دیگر یعنی "ارنست تولر" سوسیال دمکرات و "گوستاو لانداور" آنارشویست به آنها ترکیب هیأت اجرائی کذائی کاملاً یکدست می گردد !



هوفمن سوسیال دمکرات ، پس از شکست کودتا و یک درگیری نظامی متعاقب آن با گارد سرخ به فرماندهی تولر ، دست به دامن وزیر دفاع ، گوستاو نوسکه و سپاه آزاد می شود . ۱۷ اپریل نوسکه تصمیم به استفاده از واحدهای ارتش علیه مونیخ می گیرد . مهمترین نقش را در این مقطع ، جامعه توله بر عهده دارد که پشت پرده سازمانده سپاه آزاد است . جدای عضوگیری برای سپاه او برلند ، جامعه توله دست اندرکار سازماندهی یک عملیات مداوم جاسوسی و رشوه دهی و تخریب از درون در جمهوری شوروی باواریا است .

این نقش آشکار باعث می شود تا در ۲۶ اپریل و در جریان بازرسی از اطاقهای محل استقرار تشکیلات توله در هتل چهارفصل، با کشف مدارک بسیاری در این رابطه ، تعداد زیادی از اعضای سرشناس توله از جمله پرفسور ارنست برگر یهودی ، توسط عده ای از دریانوردان انقلابی دستگیر و به دبیرستان لویتپولد که پایگاه گارد سرخ بود منتقل گردند . نکته جالب توجه دیگر آزاد کردن بلافاصله تعدادی از اینها توسط ارنست تولر فرمانده وقت گارد سرخ است .

محاصره مونیخ توسط سپاه آزاد از خارج و هرج و مرج و نابسامانی در داخل ، به اختلاف در میان صفوف جمهوری شوروی بر سر ستراتیژی برخورد با دولت هوفمان و انتخاب میان لوینه از حزب کمونیست و تولر از سوسیال دمکراتهای مستقل می انجامد . با عقب نشینی لوینه کاندیدای حزب ، قرعه دوباره به نام ارنست تولر می افتد . او بلافاصله تقاضای مصالحه با هوفمان را به بامبرگ می فرستد که البته از جانب او قاطعانه رد می شود .

سی اپریل تهاجم وحشیانه نیروهای سپاه آزاد به مونیخ آغاز می گردد . کشتار در همه جا جریان دارد . در پاسخ به اعدامهای مستمر سپاه دست راستی از جمله کشتار اسرای روس ، گاردهای سرخ مستقر در دبیرستان لویتپولد ، ده نفر باقیمانده از دستگیریهای هتل چهارفصل از جمله پرفسور برگر و دوشس هلا فون وستارپ منشی زیبای توله را تیرباران می کنند . این اقدام که با جنایتهای غیرقابل تصور سپاه آزاد اساساً قابل مقایسه نبود ، به همت "جامعه توله" و قدرت مالی و رسانه ای آن تا سالها بعد تحت عنوان قتل اسراء ، مطرح باقی می ماند ، به دادگاه کشانیده می شود و نهایتاً وارد تاریخ المان پس از جنگ اول می گردد .

روز اول ماه می ۱۹۱۹ ، آنگاه که لنین در میدان سرخ مسکو برای جمعیت انبوهی که به گرد او جمع شده بودند ، سخن از سالگرد جشن پیروزی پرولتاریا نه تنها در اتحاد شوروی که در مجارستان شوروی و باواریای شوروی می راند ، در خیابانهای مونیخ خون جاری بود و سپاه آزاد دست اندرکار خلق یک توحش و بربریت سازمان یافته دیگر! رویهمرفته یک قلم بیش از هزار نفر از "سرخها" توسط سپاه وحشت ، تنها تیرباران می شوند .

وقایع برلین و مونیخ و بوداپست در کنار موارد مشابه آن در جای جای اروپا ، پدیده جدیدی را با حمایت رسانه ای و تبلیغاتی "سرمایه متمرکز یهود" به نام "بلشویکهای یهودی" بر سر زبانها می اندازد .

هیچ چیز در این راستا صریحتر ، واضحتتر و در عین حال مشکوکتز از موضعگیریهای وینستون چرچیل نمی تواند باشد . او در یکی از جلسات کلوب آنگلو روس در لندن ، خواهان حمایت دنیا از جنرال "آنتون دنیکیین" و روسهای سفید در برابر "لنین و تروتسکی و دارو دسته آنارشیستهای یهودی" می شود . چند ماه بعد هم در مجلس عوام رسماً سخن از "نفرت انگیزترین قوم دنیا" که توسط لنین دور هم گرد آمده اند" می راند .

در همه جا گفته می شود که یهودیان هزینه پیروزی بلشویکها را پرداخت کرده اند .

پایان بخش هشتم ، ۷ آذر [قوس] ۱۳۸۷